



مقدمه

یادآوری مقاله پیشین و نگری بر چکیده مقاله حاضر خالی از فایده نخواهد بود؛ چراکه متن حاضر ادامه آن نوشتار است، که در شماره ۶ به چاپ رسید. آن مقاله با هفت گفتار سامان یافته بود:

گفتار اول: در روش تحقیق

گفتار دوم: در چستی نظام احسن

گفتار سوم: نظام احسن در عرفان

گفتار چهارم: نظام احسن در فلسفه و برهان

گفتار پنجم: نظام احسن در قرآن

گفتار ششم: چستی اسماء الحسنی و تقسیم آن

گفتار هفتم: اسماء الحسنی از نگاه گلشن راز شیخ محمود شبستری

و سرانجام مقاله پیشین این شد که یا مفاهیم بلندی همچون اسماء الحسنی الهی می‌توان طرحی نو ارائه کرد. بی‌گمان مدیریت آراسته به اسماء حق، متفاوت یا مدیریت وبری، ماکیاول، هابزی و دیگران خواهد بود.

اما نوشتار حاضر که پیش روی دارید با عنوان اسماء الحسنی و بهره‌مندی ادیان از محتوای آن اسماء به طور عام، و بهره‌مندی انسان مدیر در مدیریت سیاسی به طور خاص می‌باشد. مفاهیم به کار برده شده عبارت‌اند از الله، رحمن، رحیم، الملک، القنوس، السلام، المؤمن و المیهمن. که واژه‌شناسی هر کدام به صورت مستقل مطالعه، و به طور خلاصه بهره‌مندی مدیر سیاسی از این اسماء قابل توجه قرار گرفته است. لازم به ذکر است که هر کدام از اسماء الحسنی می‌تواند با رویکردی گوناگون همچون کلامی فلسفی، عرفان، مدیریت و... به تنهایی پژوهش شود. امیدواریم این نوشته‌های ناقص فتح بابی باشد برای ورود مفاهیم عرشی در علوم انسانی.

اسماء الحسنی مدیریت

حجت الاسلام بهرام دلیر

الله

است که فرمود: موجودی نیست، مگر به ستایش او تسبیح گو است ولی شما تسبیح گفتنشان را نمی فهمید.

(أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَلْمِذِينَ الْقُلُوبِ؛ (۴) یا یاد خدا دلها آرام می گیرد).

چنین جهان بینی برای انسان آزادگی و استقلال طلبی می آورد. نه بنده زر می شود و نه بنده زور. می تواند با تمام آزادگی تصمیمهای سیاسی را بگیرد و برای ملت خود مفید باشد نه ملت فروش می شود و نه وطن فروش؛ بلکه با جهان بینی الهی که تمام عزتهای حقیقی از آن اوست و تمام شکستها هم از ناحیه اوست، دیگر از هیچ بندهای از زندگان خدا خوف و هراس نخواهد داشت. نمونه بارز چنین سیاستمداری، امام راحل (ره) در عصر حاضر و ائمه معصومین به طور کل و نبی مکرم اسلام (ص) به طور اخص. وقتی پیشنهاد تطمیع به پیامبر (ص) کردند حضرت فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهید از آیین خویش دست برنخواهم داشت. پیامبر پاسخ بسیار روشن و قاطعی به همه مشرکین و زربستان داد. در اینجا دیگر از محافظه کاری و یا نفاق و مصلحتهای بشری، که در اندرون این مصلحتها تمام مفاسد هویاناست، خبری نیست.

امروز به اسم مصلحت ملتها، نهایت ظلمها به ملتها روا داشته می شود. مشکل کجاست؟ به نظر می رسد مشکل در جهان بینیهاست، فرهنگها و باورهاست. هیچ حاکمی از حاکمان و سردمداران امروز و دیروز با ملت خود به شفافیت و روراستی نرسید مگر اینکه بین خود و الله به روراستی و شفافیت رسیدن خلاصه کسی که حساب پاک دارد، از محاسبه باکی ندارد. حساب پاک بین عبد و حق، نه بین عبد و خلق، اگر بین خود و خدای خویش گیر داشته باشد چنین سیاستمداری با خودش هم مشکل دارد. با ملتش نیز مشکل دارد و با تاریخ و جامعه، همه و همه درگیر خواهد بود. پس درمان تمام گرفتاریها ناشی از ریشه ای است، بنام خدا ناباوری و بس. اگر خداپرستی کنار زده شود، بیگانه پرستی جایگزین خواهد شد کنار زدن خداپرستی یعنی تهی کردن خویشتن. در مفهوم بیگانه پرستی اقبال لاهوری زیبا سروده است:

مثل نی خود راز خود کردی تهی
بر نوا دیگران دل می نهی
ای گدای ریزه بی از خوان غیر
جنس خود می جویی از دکان غیر
بزم مسلم از چراغ غیر سوخت
مسجد او از شرار دیر سوخت
از سواد کعبه چون آهو رمید
ناوک صیاد پهلوش درید
شد پریشان برگ گل چون بوی خویش
ای زخود رم کرده باز سوی خویش
ای امین حکمت ام الکتاب
وحدت گمگشته خود باز تاب...
کشیدی با دهها در صحبت بیگانه پی در پی
به نور دیگران افروختی پیمانته پی در پی
زدست ساقی خاور دو جام ارغوان درکش
که از خاک تو خیزد ناله مستان پی در پی
بگردان جام و از هنگامه افرنگ کمتر گوی
هزاران کاروان بگذشت از این ویرانه پی در پی (۵)

الرحمن الرحیم

«رحمن»: رحمان به اعتبار جمعیت اسمائیه که در حضرت الهیه است و وجود از آن فائض گردد، اسم حق تعالی است. (۶)
رحمت امتنائیه: رحمت رحمانیت را گویند که مقتضی نعمتهای بی سابقه است بر عمل، چنان که فرمود: «وسعت کل شیء رحمته» (۷)
رحمت وجوبیه: رحمتی که خداوند به متقاضیان و محسان وعده داده و در زمره رحمت امتنائیه است.
«رحیم»: رحیم، به اعتبار فیضان کمالات معنویه بر اهل ایمان، چون معرفت توحید است حق است.

الرحمن الرحیم: مشتق از رحمت، به معنای رساندن خیر به نیازمندان، به توجه و عنایت به محتاجان. (۸)

رحمت الهی می تواند به سه صورت باشد:

- رحمت تامه
- رحمت عامه

«الله» اسم خاص پروردگار، و جامع همه صفات الهیه است. از «الله» به اسم اعظم، یعنی اعظم اسماء و صفات تعبیر می شود. سایر اسماء به «الله» اضافه می شود. و چنین تعبیر می شود: «الجبار» من اسماء الله تعالی؛ جبار از اسمهای الله است، ولکن برعکس تعبیر نمی شود. بدین بیان که بگویند: «الله» من اسماء الجبار. در تمام اسماء و صفات «الله» مضاف الیه واقع می شود. اما خود لفظ جلاله «الله» بر اسمی از اسماء مضاف واقع نمی شود.
اهل معرفت امتیازاتی برای اسم مبارک «الله» بیان کرده اند:

۱. مشهورترین اسماء الهی است.
۲. جایگاه آن در قرآن در مکانی بالا نسبت به سایر اسماء است.
۳. در هنگام دعا و مناجات از مجربترین نامهای خداوند است.
۴. برای تمسک به هر اسم و صفت الهی از اسم جلاله استفاده می شود.
۵. کلمه اخلاص و توحید (لا اله الا الله) به او اختصاص یافته است.
۶. شهادت به او تحقق پذیرد.
۷. علم و اسم است برای ذات مقدس ذوالجلال و جایز نیست اطلاق بر غیر او، نه از روی حقیقت و نه مجاز.
۸. همان طور که اشاره شد، این اسم شریف بر ذات مقنسی دلالت دارد که موصوف به تمام کمالات و مستجمع جمیع صفات جلال و کمال و مبین تمام اسماء الحسنی است.
۹. لفظ «الله» فقط اسم او است. برخلاف دیگر اسماء که صفت هستند یعنی اطلاق بر غیر پروردگار جایز است. مثل اینکه می گوئیم فلانی عالم و توانا و یا بصیر و حلیم است.
۱۰. بعضی گفته اند این اسم مبارک اسم اعظم الهی است.
۱۱. بیشتر برای سوگند خدا و رسول و اهل بیت پیامبر (ص) واقع شده است.

۱۲. هرگاه از صمیم قلب و با سوز عشق حتی یک بار خدا را با اسم جلاله اش بخوانیم، پیچیده ترین مشکلات حل می شود و موانع از سر راه برداشته شود.

گر فیض تو لحظه ای به عالم نرسد
معلوم شود بود و نبود همه کس
و به قول دیگر:

اگر آتی کند نازی به هم ریزند قالبها

من کیستم که چشم گشایم به روی تو

این بس که می کنم به زبان گفت و گوی تو

پایم چو سوده شد به رخت بعد این چو اشک

غلطم به خون و خاک پی جست و جوی تو

پی ته یا رب به بستان گل رویا
اگر رویا کش هرگز میویا

پی ته هر کس به خنده کب گشایه
رخش از خون دل هرگز مشویا (۱)

بهره مندی بنده به طور مطلق و سیاستمدار به طور خاص تمام هم و غمش خدا باشد و غیرخدا را نبیند و توجه، امید و ترسش همه از ناحیه حق باشد و بس. چرا چنین نباشد، در حالی که از اسم الله می فهمد که موجود حقیقی فقط اوست، و هر چیزی غیر از خدا فانی، هالک و باطل است. پس مدیر سیاسی اول خود را در معرض هلاکت و زایل شدن می داند به قول شاعر لبید که پیامبر (ص) هم شعرش را تأیید کرد:

الا کل شیء ما خلا الله باطل

«هر شیء غیر خدا باطل است و از بین رفتنی. و هر نعمتی خواهناخواه از بین رفتنی است.» (۲)

الله محبوب الاشیاء کلها و علیه دل قوله تعالی:

...وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَآتِقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۳)

حکما گویند: الله محبوب همه اشیاء است و کلام خداوند متعال بر آن گواه

- رحمت کامله

رحمت تامه: بر آوردن نیاز نیازمندان با عنایت به آنان.

رحمت عامه: رحمتی که هم شامل مستحقان و هم غیر مستحقان می‌باشد و نیز اعم از دنیا و آخرت است و از حیث شمول رحمت به نیازهای اولیه و غیر آن‌ها می‌باشد.

رحمت کامله: تفسیر رحمت کامله مبتنی بر یادآور شدن بحث فلسفی حب ذات است. توضیح: اگر کسی به گدایی کمک کند به خاطر آنکه رنجی که از دیدن گدا می‌کشد، دفع کند، کمک او به خاطر حب ذات بوده، و حب ذات، او را برانگیخته تا کمکی بکند، پس این رحمت کامله نیست؛ بلکه رحمت کامله عبارت است از اینکه تمام انگیزه از رحمت راحم مرحوم باشد و پس. و اگر حب ذاتی هم باشد، در این رحمت مدخلیتی نداشته باشد پس چنین رحمتی را رحمت کامله گویند.

رحمان اخص از رحیم است. رحمت رحمانیه شامل آخرت است.

امام صادق (ع) در تفسیر این دو اسم شریف پروردگار متعال می‌فرماید:

«والله اله کل شیء الرحمن بجمیع خلقه، الرحیم بالمؤمنین خاصة» (۹)

خداوند اله همه چیز است؛ نسبت به جمیع خلق خویش رحمان و به مؤمنین اختصاصاً رحیم است.

باز از امام صادق (ع) روایت شد که رحمان اسم خاص به صفت عام است و رحیم اسم عام به صفت خاص است.

حاجی سبزواری در شرح دعای جوشن کبیر گویند: از امیرالمؤمنین روایت شده است که فرمود: رحمان کسی است که رحم کند به بسط دادن رزق بر ما، و در روایتی چنین آمده است رحمان، یعنی خدایی که با عطف توجه خود به خلق روزی دهد و مواد رزق را از آنان قطع نکند، گرچه آنان اطاعت از او را قطع کنند، و رحیم، یعنی خدایی که عطف توجه بر ما دارد، در دین ما و دنیای و آخرت ما. همچنین اعمال دین را بر ما تخفیف داده و سهل و آسان نموده است، که به ما ترحم فرماید به تمیز دادن ما را از دشمنانمان.

واژه «رحمن» بیش از ۵۷ بار در قرآن آمده است. و رحیم بیش از ۱۱۶ بار، با قطع نظر از سایر واژه‌های همخانواده رحیم؛ مثل راحم، رحم و غیره. و اما بهره‌مندی آدمی از این دو اسم، به این است که نیازمندی را از خود دور نکند، مگر اینکه به قدر امکان و توانایی خویش، نیاز او را برطرف کند و نیز ترک نکند فقیری را، مگر اینکه متعهد شود که از او رفع فقر کند. این رفع فقر را با به مال خودش و اگر نداشته باشد به آبرو و شخصیتی که در جامعه دارد که می‌تواند او را سفارش دهد، و با نفوذی که در جامعه دارد، برای رفع فقر او تلاش کند. و یا در میان مردم دانا که توانایی کمک دارند او را شفاعت کند. اگر هیچ کدام از این‌ها نشده، لاف‌ل دست به دعا برداشته، برایش دعا کند، و برایش آندوهگین شود. این آندوه هم سرشار از محبت و عاطفه باشد؛ به گونه‌ای که انگار این فقر متوجه خودش است. در روایتی که مرحوم سبزواری در شرح دعای جوشن کبیر نقل کرده بود و قبلاً نقل شد، در معنای رحمانیت وقتی خدای لایزال چیزی را برای رزق می‌دهد، هیچ‌گونه چشم‌داشتی از بنده‌اش ندارد، که اگر بنده عبادت خدا کند، بدهد و اگر نکنند، نه! در کوی اله چنین فرهنگی وجود ندارد. این فرهنگها بیشتر از طرف سرمایه‌داری سرازیر شده است.

پس این نیازمند چه در حزب و یا گروه سیاستمدار باشد، یا نباشد، بایستی مشکل او را مشکل خود انگاشته و از او رفع مشکل کند. اگر این اسماء الهی به صورت حقیقی در جامعه تحقق پیدا کند، آن زمان است که مدینه فاضله نبوی و علوی را در اجتماعمان شاهد خواهیم بود. لذا به تصور ذهنی، این الفاظ مدینه فاضله را در ذهن آدم می‌یابد. اگر محتوای این اسمها به عین هم سرازیر شود، آن وقت مدینه فاضله را در عین هم خواهیم یافت. یک حاکم یک بعدی هیچ وقت نمی‌تواند جامعه بشری را به سعادت مطلوب برساند؛ بلکه حاکمیتی قادر خواهد بود خود را به یک جامعیت نسبی برساند، که جامعیت الهی به صورت جامع مطلق، نظام احسن مطلق را به وجود می‌آورد. جامعیت نسبی یک حاکم هم جامعه احسن نسبی را به وجود می‌آورد. جامعیت، بدین

معنی که هم از رحمانیت بهره‌ای برده، هم از رحیمیت، هم از قهاریت، هم از جباریت و هم از بهره‌مندی یک سیاستمدار از اسماء الهی برایش یک جامعیت نسبی را به ارمغان می‌آورد، و در پی‌آمد و نتایج این جامعیت، یک رهبر سیاسی در جامعه هویدا خواهد شد.

الملک

یعنی غنی در ذات و در صفات از هر موجودی، و نیازمندی همه موجودات به او، چه در ذات، چه در صفات و چه در هستی، در مقام حدوث و در مقام بقا، بلکه هر شیء‌ای وجودش از اوست، و ماسوای الله همگی مخلوق خدایند. البته این معانی از آن مطلب مطلق است.

حظ بنده: لازم به ذکر است که هیچ‌کس حتی نبی مکرم اسلام (ص) هیچ حظ و بهره‌ای از اسماء الهی به صورت مطلق از حیث اطلاقی ندارد. تمام بهره‌مندیها به صورت نسبی‌اند، و نسبی که به صورت مقوله تشکیکی است.

ملک بودن آدمی را می‌توان چنین تصور کرد: غنی از بعضی اشیاء باشد و بعضی اشیاء به او نیازمند باشند. ملک بودن بندگان به این است که دست‌گذاری و نیازمندی را فقط به سوی پروردگار عالم بردارند و از غیر خدا بی‌نیاز باشند. انسان مالک مملکت خویش است. لشکریانش در مملکتش از او اطاعت می‌کنند، مملکت خاصش عبارت از قلب و رعایایش است و لشکریانش عبارت از شهوت، غضب و خواسته‌هایش می‌باشد و اما رعایایش عبارت‌اند از زبان، دو چشم، دو دست و سایر اعضایش و اگر استغنائش از همه مردمان و احتیاج مردمان به او در حیات اجتماعی کوتاه‌مدت و یا درازمدت نیز به مطالب ذکر شده ضمیمه شود، چنین فردی پادشاه روی زمین هم است. و این رتبه و مقام انبیاء - صلوات الله علیهم اجمعین - است، که همگی آنان بی‌نیاز از هدایت توسط مردم‌اند و فقط محتاج خدایند و پس. اما در نیل به سعادت و هدایت، همگان به انبیاء محتاج‌اند، و علما تالی‌تلو انبیاء هستند که پادشاهیشان متوقف بر مقدار قدرت برای ارشاد بندگان، و بی‌نیاز از مردم در هدایت خودشان می‌باشد.

پادشاهی که در مدیریت مملکت خویش عاجز باشد و نتواند هوا و هوس خود را مدیریت کند، و نتواند اعضایی را که نزدیک‌ترین چیز برایش است، مدیریت و تربیت کند، بایستی تعجب کرد از مدیریت چنین شخصی بر جامعه بشری. چنین فرهنگی که آدمی را بر سلطنت خویشتن خویش توصیه می‌کند بیشتر در امامیه و در نظام امامت است. اقبال لاهوری چنین می‌سراید:

هنوز این چرخ نیلی کج خرام است

هنوز این کاروان دور از مقام است

زگار بی‌نظام او چه گویم

تو می‌دانی که ملت بی‌امام است (۱۰)

و نیز می‌گوید:

شبی پیش خدا بگریستم زار

ندا آمد نمی‌دانی که این قوم

مسلمانان چرا زارند و خوارند

دلی دارند و محبوبی ندارند

القدوس

قدوس، یعنی منزّه بودن از هر وصفی که آن را حس درک کرده باشد، یا خیال به تصویر کشیده باشد، و یا به وهمی درآید و یا مقتضی فکری باشد. بیهقی در کتاب «الاسماء والصفات» از قول حلیمی گویند: معنی قدوس یعنی ممدوح به فضایل و محاسن و خوبها و تسبیح در تقدیس موجود است، همان‌گونه که تقدیس هم در تسبیح موجود است زیرا نفی مذمت از خداوند اثباتی است از برای مدایح، همانند «لا شریک له و لا شیه» که این خود باز اثباتی است در واحد و نیز احد بودن خداوند. همچنین اینکه چیزی او را به عجز در نمی‌آورد، اثباتی است که او قادر و قوی است و نیز اینکه خداوند به کسی ظلم و ستم روا نمی‌دارد، اثباتی است از اینکه او در حکم خود عدل محض است و اثبات مدایح از برای او نفی مذمتها از اوست و نیز صفت عالم

بودن او نفی جهل از او است و نیز قادر بودن، نفی عجز از او است و در عین اثبات صفات خوب برای او تقدیس از اوست و نفی صفات سلب از او تسبیح از اوست. و خداوند در سوره اخلاص جمع میان تقدیس و تسبیح از خود کرده است و می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ» که این تقدیس است. سپس می‌فرماید: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، تسبیح است برای خداوند و این دو درباره افراد، توحید و نیز نفی شریک و شبیه از اوست. (۱۱)

فخر رازی در کتاب «الاسماء الحسنی» از قول مشایخ می‌گوید: قلوب کسی است که ذات او از حاجات پاک و پاکیزه است و صفات او از آفات منزّه و مبری است. برخی می‌گویند: قلوب کسی است که نفوس ابرار و نیکان را از گناهان پاک می‌دارد و اشرار را به نواصی (پیشانیهایشان) می‌گیرد. برخی دیگر می‌گویند: قلوب کسی است که قلوب اولیاء خود را از آرامش و سکون به انس و الفت‌های (مادی) پاک می‌کند بلکه ارواح آن‌ها را به فنون مکاشفات (و الهامات) مانوس می‌سازد و همچنین می‌گوید: می‌باید دانست که ما سوای خداوند دو قسم است: ذوات و صفات. ذوات هم بر دو قسم است: مجردات و جسمانیات. بنابراین مجردات اشرف و اعلی است و همچنین صفات هم بر دو قسم است: عقلیه و حسیه. عقلیه اشرف و اعلی است، زیرا باقی ماندنی است؛ بنابراین قسبی بودن عبد(و مقدس بودن او) آن است که روح او از التفات و توجه به لذات جسمانی پاک باشد و نیز لازم است از مشغول بودن به تصورات خیالی و جزئی بپرهیزد. بلکه واجب است برای تحصیل، به دست آوردن علوم باقیه، اخلاق حمیده و پسندیده کوشش کند. (۱۲)

بهره‌مندی آدمی از این اسم به این است که علم و اراده‌اش را منزّه کند اما علمش را: دانش خود را از خیالات و همیات و حسیات منزّه نماید و خلاصه خود را از تمام ما به الاشتراک آدمیان با حیوانات، و اشتغال به امور شریفه کلیه الهیه، که متعلق به معلومات ازلیه و ابدیه است برهاند نه به شخصیات متغیر و تحول‌پذیر به اصطلاح حکماء که حکمت را تقسیم به:

حکمت ۱ نظری (الف: فلسفه اولی ب: فلسفه وسطی ج: فلسفه ادنی)

۲ عملی

آدمی لازم است همیشه به فلسفه اولی پردازش کند چرا که ۱۰۰ که آمد ۹۰ هم پیش ماست. دید فلسفی یک مدیر سیاسی اگر از بالا باشد و از نظر اندیشه به مراتب عالی برسد همیشه به اطرافیان و به زیردستان احاطه خواهد داشت و ژرف اندیش خواهد شد.

و اما منزّه کردن اراده‌اش به این است که منزّه کند اراده خود را از بهره‌های بشری که بازگشتش به شهوت و غضب برمی‌گردد از قبیل استمتاع‌های طعامی، پوشاکی و نظائلی که به این چیزها وصولی صورت نمی‌گیرد مگر به واسطه حس، آنکه شایسته بنده کامل و انسان وارسته است اراده خویش معطوف به خدا کند و بس و سعی، تلاش خویش را برای رسیدن به حق صرف نمایند لقاءالله را در سر بپروارند و هیچ چیز جز قرب حق او را شادمان نکنند اگر تمام بهشت و نعماتی که در آنجاست را برایش عرضه نمایند و التفات هم‌تش را فقط به صاحبخانه صرف کند مقصودش رب‌الدنار باشد نه دار.

پس جلالت و شوکت مدیر سیاسی به قدر جلالت مرادش می‌باشد در نتیجه طیب مضماین فرامین امام علی(ع) (فجلالة المرید علی قدر جلالة مراده و من همته ما یدخل فی بطنه فقیمته ما یدخل منه و من لم یکن همته سوی الله، فمرجه علی قدر همته)

این اراده و علم اینچنینی که در یک مدیر سیاسی جمع شود و با این دید اسلامی و عرفانی از آن دو کار کند خیلی مؤثر و پی آمد دلنشین برای مملکت خویش خواهد داشت به طور مثال دو شخصی که یکی به فکر شکم و مشترکات حیوانی است و آن دیگری به فکر مقامات ربوبی است، یعنی، یکی خالص و دیگری ناخالص هر دو می‌خواهند مؤسسه آموزشی، و یا مسجد را بنا کنند در مدیریت که می‌خواهند برای ساخت مسجد اعمال کنند زمین تا آسمان فرق خواهد بود یکی برای قرب شکم و هوای نفس و دیگری برای قرب لقاء الله.

نو و طوبی و ما و قاصت یار
فکر هر کس به قدر همت اوست

پس سیاستمداری که ترقی یافت و علمش را از مرتبه متخیلات و محسوسات و اراده‌اش را از شهوت منزّه نمود، چنین شخصیتی محبوب دلها است و بر دلها حکمرانی خواهد نمود و هیچ وقت قرار داد تنگینی را امضاء نخواهد کرد، و زیر بار ظلم و استعمار نخواهد رفت خلاصه ته مملکت فروش می‌شود و نه پشت به مردم خود می‌کند، و هیچ وقت مصالح ملت خود را برای امیال نفسانی خود حراج نمی‌کند.

السلام:

یعنی خدایی که مبری از هرگونه عیب و نقص می‌باشد، هم از حیث توحید ذاتی و هم از حیث توحید صفاتی، و نیز از نظر توحید افعالی دور از هر شبری می‌باشد چرا که اگر بنا بر غیر این باشد کل هستی معیوب خواهد بود، خدای هستی بخش که بری از هرگونه عیب، نقص و شر می‌باشد صنع خدای هم چنین خواهد بود.

سمعانی در روح الاذواج چنین می‌نویسد:

...معنی السلام ذوالسلامة است و پارسی او آن است که خداوند عزوجل پاک است از همه عیوب و آفات، پس سلام به معنی قدوس است...

و بعضی گفته‌اند که السلام را معنی آن است که ذوالسلام علی (اولیانه، قال الله تعالی: تحیتهم یوم یلقونه سلام. خداوند جل جلاله بیواسطه و ترجمان و بی‌گفت، این و آن، سلام گوید دوستان خود را.

روزی که ز تو سلام باشد ما را
آن روز فلک غلام باشد ما را

از تو نکتم توقع پرسیدن
اندیشه تو تمام باشد ما را

این است عزیز حالتی که قاصد به مقصود رسد و طالب به مطلوب رسد و عابد به معبود رسد و مرید به مراد رسد نسیم وصال از مهلب اقبال بزیده و دوست به دوست رسیده، طفرای عزت بر منشور دولت کشیده، گوی انتظار به پایان میدان ابد انداخته، علم وصول و قبول برافراخته، گل وصل به برآمده، رسول مقصود بدر آمده، روزگار فراق به سر آمده، یار به شرط عشق درآمده.

چنین آورده‌اند که مؤمنان حق را جل جلاله ببینند ابتدا حق جل جلاله برایشان سلام کند در این چند معنی گفته‌اند: زیباتر آن، آن است که چون دو دوست بعد از فراق دراز به هم رسند ابتدا آن سلام کند که شوقش زیادت بوده است. (۱۳)

پس در جهان هستی هرچه است به نیکی و زیبایی آفریده شده است. چرا که ذات اقدس حق تعالی جز سلامت و خیر خلق اراده نکرده است. و اگر چیزی در خلقت به نظر ما بد و ناقص و زشت جلوه می‌کند مربوط به عدم درک ما به واقعیت خیر و شر است مثلاً به عنوان نمونه ممکن است که ما، زهر مار را بد و شر بدانیم و حال آنکه برای مار بد نیست.

زهر مار آن مار را باشد حیات
لیک آن مر آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان
بد نیست باشد این را هم بدان

الذی... أحسن کل شیء... خلقه (۱۴)

آن کس که هر چه آفرید نیک و خوب آفرید

بهره‌مندی آدمی از السلام

هر بنده‌ای که روح را از غش، کینه، حسادت و شر پاکیزه کرد و هر چه غیر الله را از دل تخلیه نمود صاحب قلب سلیم و سلامت نفس خواهد شد
یوم لا ینفع مال و لا بنون - الا من اتی الله یقلب سلیم (۱۵)
روز قیامت مال و فرزندان برای انسان سودی نخواهد داشت جز آن کس که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگار وارد شود.

از امام صادق(ع) سؤال شد قلب سلیم به چه معنی است فرمود:
القلب السلیم الذی تلقی ربه و لیس فیه احد سواه (۱۶)؛ قلب سلیم قلبی است که خدای خویش را ملاقات می‌کند در حالی که فقط خدا در او جای دارد.

روشن است که قلب سلیم نصیب همه کس نشود و این نه از طریق همت



بنده به تنهایی ممکن است بلکه عنایت و جذبه حق تعالی را نیز به طور قطع لازم دارد.

درست است که راه وصول به مرتبه سلامت قلب عبور از خود محوری است ولی تا اشاره و اشراق ذات باری نباشد کجا و کی می‌توان دل را جایگاه مهر و عشق او نمود.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ (۱۷)؛ این از فضل خداوند است که به هر کسی خواهد

هر چه نزد محبوب نیکو و مورد رضایت است عمل کند و هر چه نزد او خطا و مورد غضب است ترک نماید این حالت را معمولاً عاشقان و دلباختگان حق تعالی دارند و البته این طور نیست که در انحصار عده خاصی از انسانها باشد بلکه آسمانها و زمین و آنچه در آنها موجود است عاشق خدا هستند و مقصد و مقصودشان سیر و سفر به سوی الله است و مشتاقانه به سوی حریم قدس و جلال او می‌شتابند.

ملاصدرا در معنای عشق چنین می‌فرماید:

عشق را عین وجود و وجود را عین عشق و هر دو را عین حسن و جمال بدان، هر جا وجودی قوی باشد آنجا عشق کامل است هر جا وجود ضعیف باشد ظهور عشق ناقص خواهد بود، عشق با هستی ملازم و بلکه متحد است و حق که همه وجود است همه عشق و همه حسن و زیبایی است.

عارفی فرماید:

العشق مغناطیسٌ يَجذبُ الارواح، اللطيفة الى المحاسن الشريفة؛ عشق مغناطیس روحهای لطیف و حساس است به جانب زیبایی و کمال. حکیم نظامی می‌فرماید:

فلک جز عشق محرابی ندارد
جهانی بی خاک عشق آبی ندارد

غلام عشق شو اندیشه این است
همه صاحب‌دلان را پیشه این است

دلی کز عشق خالی شد فسرده است
گوش صد جان بود بی عشق مرده است

حافظ از همه زیباتر سروده است:

گر نور عشق حق به دل و جان افتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

گر در سرت هوای وصالست حافظا
باید که خاک درگه اهل هنر شوی

حظ دیگری که انسانها از نام شریف «السلام» می‌برند روح تسلیم در برابر فرامین و خواسته‌های پروردگار است و مسلماً رابطه نزدیکی بین بحث گذشته یعنی قلب سلیم با تسلیم وجود دارد و به عبارتی دیگر هر کسی که دل به ذات اقدس داد و فقط به او عشق ورزید هر چه معشوق خواهد به همان تن در دهد و خلاف آن نخواهد

بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

نهایت تسلیم را باباطاهر خوب بیان کرده است:

یکی درد و یکی درمون پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد

موازی درمون و درد و وصل و هجران
پسندم آنچه را جانون پسندد

نتیجه اینکه اگر مدیر سیاسی از تمام پلیدیها سلامت باشد و برخوردار از سلامت جسمانی و به خصوص روانی و روحانی باشد، بدین معنا که عقلش رئیس القوی باشد و چنین سیاستمداری به حق اعمال مدیریت سیاسی خواهد کرد، و به پیرامون خود نهایت بهره را با سیاستهایش خواهد رساند در یک مقایسه ساده با مدیر سیاسی اینچنینی و با جهان بینی ذکر شده با شخص دیگری که در قاموس او از این معانی خبری نیست، می‌توان به دو بازتاب مدیریتی کاملاً متفاوت پی برد، یکی سلامتی، عشق، محبت و عمران واقعی را به ارمان خواهد آورد، و آن دیگری حقد، کینه، حسد، تکبر، غرور و نهایت با جنگی تخریب جهانی و یا لاف‌لرزان کشوری را در پی خواهد داشت.

المؤمن:

یعنی مصدق و تصدیق کننده و اگر بعضی از بندگان خدا را مؤمن می‌گویند

زیرا که توحید نبوت و امامت و معاد را تصدیق کرده‌اند و خداوند تبارک و تعالی مؤمن است. چون که مصدق و تصدیق کننده تمامی وعده‌ها درباره بندگان خویش است.

معنای دومی که برای المؤمن گفته‌اند آن است که خداوند تبارک و تعالی آیات و نشانه‌های توحید و سایر اصول اعتقادات را برای بندگان آشکار ساخته تا آن‌ها به مقام ایمان برسند

معنای سوم این است که المؤمن آنکه پروردگار بندگان مطیع و اهل عبادت را از عذاب ایمن داشته و قلب مطمئن به ایمان به آن‌ها عنایت فرموده است. (۱۸)

تمام امنیت با تمام ابعادش چه در دنیا و چه در آخرت مربوط به خداوند امان دهنده است و هیچ کس جز او دفع آفات و نگرانیها را نمی‌تواند بنماید و بر ما فرض و لازم است که مردم را به خصوص در مواقع اضطراب و نگرانیها به خداوند رافع غم و انلوه دعوت کنیم و به آن‌ها بفهمانیم برطرف کننده مصائب و نگرانیهای زندگی دنیا و آخرت ذات اقدس الهی است.

فیض کاشانی در علم الیقین می‌فرماید:

نام شریف مؤمن را در میان بندگان خداوند کسی را سزاوارتر است که باعث شود مردم از عذاب خدا در امان قرار گیرد، هر کسی که بتواند انسانهای لغزشکار و منحرف را به راه آورد و در کامشان شهید شیرین ایمان را جای دهد و سبب شود گنهکاران را از عذاب و غضب پروردگار برهاند. وجه تسمیه مؤمن از زبان نبی مکرم اسلام(ص) که چنین می‌فرماید:

آیا خبر ندهم شما را که چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده، برای آن که مردم جان و مالشان از طرف او در امان است.

و از امام صادق(ع) روایت شده، که چنین فرموده است:

برای مؤمن این ویژگیها است که در دین قوی و در ایمان اهل یقین و در کسب و تفقه در معارف حریص، و در مسیر هدایت با نشاط است.

و نیز امام علی(ع) می‌فرماید:

به درستی که مؤمن کسی است که خود را به زحمت می‌اندازد تا دیگران در آسایش باشند و وقتی شب فرا می‌رسد برای خدا سجده می‌کند و بهترین اعضاء بدن یعنی سر و صورت را روی خاک می‌گذارد و با خدای خویش مناجات می‌کند و شما نیز بکوشید همانند آن‌ها باشید

توضیح مؤمن از زبان امام صادق(ع):

همانا مؤمن کسی است که در هنگام غضب از حق خارج نمی‌شود و در هنگام رضا و خشنودی در باطل وارد نمی‌گردد و در هنگام قدرت بیش از حق خویش نمی‌گیرد.

باز از امام جعفر صادق روایت شده است:

به تحقیق مؤمن از آهن گنجاخته شده استوارتر و محکم‌تر است زیرا آهن وقتی در میان آتش قرار می‌گیرد تغییر شکل و حالت می‌دهد ولی مؤمن اگر کشته شود و سپس زنده گردد و بار دیگر کشته شود هرگز تغییری در اراده و قلبش ایجاد نخواهد شد. (۱۹)

در خصائص مؤمن اگر بخواهیم مطالبی که فقط از ناحیه معصومین(ع) نقل شده ارائه کنیم، خود می‌تواند در چندین جلد کتاب ارائه شود، که در این راستا مرحوم عبدالله شیر در دو جلد بزرگ گردآوری کرده است، برای پرهیز از اطاله کلام به چند حدیث دیگر بسنده می‌کنیم.

امام صادق(ع) فرمود:

مؤمن نیکو یاری کننده است، در مخارج سبک، و بسیار عالی تدبیر در زندگی می‌نماید، و هیچگاه از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود. (۲۰)

برای مؤمن امام صادق(ع) هشت صفت را نام می‌برد:

سزاوار است که هشت خصلت در مؤمن باشد:

۱. در هنگام آزمایش با وقار و متین.

۲. در مواقع بلا یا صابر.

۳. در سختی‌ها شاکر.

۴. به آنچه خداوند برایش روزی معین کرده قانع.

۵. بر دشمنان از حد تجاوز نکند
 ۶. به خاطر دوستان تحمل و گناه ننماید.
 ۷. جسم خویش به خاطر مردم به زحمت اندازد.
 ۸. مردم از لطف او در آسایش هستند، همانا علم، دوست مؤمن، حلم و بردباری وزیر او، عقل امیر لشکرش، رفق و مدارا برادرش و نیکی و خدمت به خلق پدر اوست. (۲۱)
 امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید:

مؤمن شادای‌اش در رخسار و اندوهش در دل است، سینه‌اش از هر چیز گشاده‌تر است، نفسش از هر چیز خوارتر، از سرکشی بدش می‌آید ریا و خودنمایی را دشمن دارد، انبوه او (برای پایان کارش) دراز، همت و کوشش بلند است، خاموشی‌اش بسیار، وقتش مشغول و گرفته، سیاستگذار و فراوان شکیب است، در فکر و اندیشه‌اش فرو رفته، به درخواست خود (از دیگری) بخل می‌ورزد، خوی او هموار، طبیعتش نرم است، نفس او از سنگ سخت‌تر است در حالی که او از بنده خوارتر است. (۲۲)

امروز بزرگترین نیاز بشری در بالای هرم نیازهای آدمیان عبارت از امنیت است، و امنیت با تمام ابعادش از ناحیه مؤمنین سهل الوصول است. ولذا از مضامین تمام روایات ذکر شده می‌توان، امنیت، خدمت به دیگران، مفید بودن برای جامعه، صورت در مقابل بلا، مدیریت در بحرانه‌ها، دارا بودن عقل و دانش و مفاهیم دیگر که در مقام مدیریت سیاسی بخصوص به کار می‌آیند، استفاده کرد. در اینجا با چند بیت از اقبال لاهوری و دو بیت از امام راحل مطلب را به پایان می‌بریم:

قلب مؤمن را کتابش قوت است	حکمتش خیل‌الورید ملت است
دامنش از دست دادن مردن است	چون گل از باد خزان افسردن است (۲۳)
مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است	عشق را ناممکن ما ممکن است (۲۴)
مرد مؤمن در ناسازد با صفات	مصطفی راضی نشد آلا به ذات (۲۵)
مرد مؤمن با خدا دارد نیاز	یا تو ما سازیم تو با ما بساز
عزم او خلاق تقدی حق است	روز هیجا تیر او تیر حق است (۲۶)
مؤمن از عزم و توکل قاهر است	گر ندارد این دو جوهر کافر است
خیر را او باز می‌داند ز شر	از نگاهش عالمی زیر و زبر
عصر تو از رمز جان آگاه نیست	فکر او جز حب غیرالله نیست (۲۷)
فقر قران احتساب هست و بود	نی ریاب و مستی و رقص و سرود
فقر مؤمن چیست؟ تسخیر جهات	بنده از تأثیر او مولا صفات (۲۸)
بسوزد مؤمن از سوز وجودش	گشود هر چه بستند از گشودش
جلال کبریایی در قیامش	جمال بندگی اندر سجودش (۲۹)

اما دو بیت از امام راحل در رابطه با ایمان:

آن که زمین و آسمانش جا نیست
 بر عرش برین و کرسیش ماوا نیست
 اندر دل عاشقش بگنجد ای دوست
 ایمان است این و غیر از این معنا نیست (۳۰)

المهیمن:

معنایش در خدا: انه القائم علی خلقه باعمالهم و ارزاقهم و آجالهم باطلاعہ و استیلاہ و حفظه و کل شیء: مشرف علی کنه الامور مسئول علیہ حافظ له فهو مهیمن علیہ.

اینکه خداوند هم علت محدثه عالم هستی است و هم علت مبقیه، یک بحث فلسفی است که در جای خود بحث شده و به برهان ثابت گشته که خداوند هم علت است در مقام حدوث عالم و نیز علت است در بقاء عالم هستی، صفت مهیمن به طور اطلاق از آن خداوند است و لکن یک انسان سیاستمدار در مقام اعمال مدیریت سیاسی خویش بایستی تمام هدفش خدمت و احساس مسئولیت در برابر مردم باشد و هیچ وقت پرده دری نکند، بلکه

پی‌نوشتها
 ۱. سید کاظم ارفع؛ اسماء الحسنی، بهره انسان از اسماء الهی؛ چاپ اول، تهران؛ انتشارات فیض کاشانی، ۱۳۸۰؛ ص ۱۵، ۱۴.
 ۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ الصحیح، ج ۵؛ مصر، جامع الازهر؛ مطبعه البابی الجلی و اولاده؛ ۱۳۱۳ ه.ق. ص ۵۳.
 ۳. اسراء؛ ۴۴.
 ۴. رعد؛ ۳۸.
 ۵. قادر فاضلی؛ فرهنگ موضوعی ادب پارسی کلیات اقبال لاهوری؛ چاپ اول، قم، فضیلت علم؛ ۱۳۷۷، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
 ۶. عبدالرزاق کاشانی؛ اصطلاحات الصوفیه؛ ترجمه محمدعلی مودود لاری؛ چاپ اول، تهران حوزه هنری دفتر مطالعات دینی، ۱۳۷۶؛ ص ۳۱۰.
 ۷. غافر؛ ۷.

۸. شاه نعمت‌الله ولی؛ اصلاحات؛ ص ۶۰.
 ۹. أبو جعفر محمد بن علی الصدوق؛ معانی الاخبار، قم؛ مؤسسه النشر الاسلامی؛ ۱۳۶۱ ه.ش. ص ۲۱.
 ۱۰. دیوان اقبال لاهوری؛ ص ۴۴۲.
 ۱۱. محمدباقر محقق؛ اسماء و صفات الهی؛ ج ۲؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۹۶.
 ۱۲. همان؛ ص ۱۰۹۷.
 ۱۳. منصور سمعانی، روح الارواح فی شرح اسماء الملک، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، صص ۲۱۲۲.
 ۱۴. سجده، آیه ۷.
 ۱۵. شعرا، آیات ۸۸ و ۸۹.
 ۱۶. محمد بن یعقوب اسحاق الکلینی الرازی، اصول کافی، ج ۲، ترجمه و شرح حاج سید جواد مصطفوی، تهران، علمیه اسلامی، بی تا، ص ۱۶.
 ۱۷. مانند، آیه ۵۹.
 ۱۸. سید کاظم ارفع، اسماء الحسنی بهره انسان از اسماء الهی، پیشین، ص ۱۵۷.
 ۱۹. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، چاپ اول، تهران، کتابخانه سنائی، بی تا، صص ۳۵ تا ۳۷.
 ۲۰. همان، ج ۱، ص ۳۸.
 ۲۱. محمد بن یعقوب اسحاق الکلینی الرازی، اصول کافی، ج ۲، پیشین، ص ۴۷.

۲۲. ابی محمدالحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول، علی اکبر غفاری، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۲ ه.ق. ص ۴۴۲.
 ۲۳. دیوان، ص ۶۹.
 ۲۴. همان، ص ۷۴.
 ۲۵. همان، ص ۲۸۱.
 ۲۶. همان، ص ۳۳۸.
 ۲۷. همان، ص ۲۸۹.
 ۲۸. همان، ص ۳۹۷.
 ۲۹. همان، ص ۴۸۵.
 ۳۰. روح الله خمینی، دیوان امام، چاپ دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹.